

آنگاه

ANGAH
MAGAZINE

#5 - 2018

مجله فرهنگی هنری آنگاه - زمستان ۱۳۹۶ - بیست هزار تومان

کتاب هفته؛ کتاب همیشه -



مجله فرهنگی هنری آنگاه
زمستان ۱۳۹۶

مدیر هنری:
ایمان صفایی

مشاوران:
محمد طلوعی
فرزاد مقدم
مهسا حکمت

معاون سردبیر > علی امیرریاحی
دبیر تحریریه > حسین گنجی
دبیر عکس > بهنام صدیقی
مدیر داخلی > راحله امیر بهرامی

تحریر:
 ہادی آقا جان زاده / کبوتر ارشدی
 امید انارکی / ماریا شاہی
 حسین شہرابی / سعید مزنانی

ديريرونده > علي امير رياحي

ویراستاران:
سعید خواجہ افضل و شیوا خلیلی
نمونہ خوان: زہرا شہریان

سایت: داوود ارسونی
 اجرایی: سانااز علاءالدینی
 بازگانی: محمد مخبری
 روابط عمومی: شیما طاهری پارسا
 رویدادها: مهدی بهادرفر

طراحی گرافیک و تولید: استودیو ۰۰۹۸۲۱
طراحی: ایمان صفایی / صفاالدین امامی
تولید: هوبار اسدیان / حسین سلطانی

با تشکر از:
زکیه شادلو / آیین فضل الهی
حسین تقوی / حمید تبریزی

- چاپ: اوج نیلی
تلفن: ۰۲۱-۳۳۱۱۵۴۵۲
- مرکز پخش: پخش کتاب آبان
تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۵۵۰۱۲
- پخش کیوسک‌ها: نشر گستر
تلفن: ۰۲۱-۶۱۹۳۳۰۰۰

نام و نوسازی از
 محمد ارمیهیان
 کنیز ارشد
 احمد اندرانی
 علی نبیراحی
 نو نماندنی
 علی پیمانازی
 علی نعلوگانی
 حسن و نجات
 قربان بابایی
 عباس بابایی
 شوکا حسینی
 ابوالربح حسینی
 ناصر سهرابی
 مهدی سلمی
 آید اشپلو
 سهراد شمشیرا
 بیژن صادقی
 سبیل احمدیان
 فتح حبیبی
 جواد عاشق
 علی عزیزی
 محمد علی خاوسی
 ناصر قربانی
 فرید شاد
 سعید قهری
 حسن کبیری
 زینب کاک
 حدیث زکی
 جواد معینی
 هارون محمدی
 ساعد مرکی
 فرید مری
 فرید سید
 بهشتی ممی
 شکانه ناهید
 رسول نظروار
 علی نعلی
 نام و نوسازی

آنگاه نشریه‌ای مستقل است
در حوزه‌ی فرهنگ و هنر که در هر شماره
می‌کوشد از چشم‌اندازهای گوناگون یک موضوع
اواکاوی کند.

* مشاطہ بننے پر توجہ: ساری بات نہ ہر جگہ کہیں
ہو تو وہ "الفاظِ برباد" بن جائیں گے۔

www.angahmag.com
telegram.me/angahmag
twitter.com/angahmagazine
instagram.com/angahmag
facebook.com/angahmagazine

نشانی آنگاه:
تهران، خیابان فلسطین،
پایین تراز میدان فلسطین.
کوچه ی فتحی، پلاک ۲، واحد ۱۶
تلفن: ۶۶۴۹۲۱۰۹-۲۱.
اشتراک و آ.م.م: ۶۶۴۸۷۳۳۶-۲۱.



این مجله با کاغذ دوستدار محیط زیست
«بالک» تولید شده است.



و ختمش شدی کوی نامش را می دانم و می دانم که در میان ما نیستی و در میان ما نیستی و در میان ما نیستی



احمد شاملو، از مجموعه‌ی محمد گلجانبو

۷

سرمقاله

< آرش تنهایی

۸

قله‌ی صبح یکشنبه

< فاتح صهباء

۱۰

زمینه و زمانه‌ی

کتاب هفته / کیهان هفته

< سید فرید قاسمی

۱۶

نام همه شعرهای شاملو

دیدار با آیدای شاملو

< علی امیرریاحی

۲۶

مرا تو بی سببی نیستی

< سیف الله صمدیان

۳۲

کتاب هفته و

صنعت فرهنگ‌سازی

< علی بختیاری

۳۸

معجون خلاق، عاصی و دانا

< فرزاد مقدم

۴۴

طراحی‌هایم یکی از ویژگی‌های

کتاب هفته شده بود

گفت‌وگو با مرتضی ممیز

< فیروزه صابری

۶۲

تا اطلاع ثانوی: زنده باد ممیز

< ساعد مسکی

۷۲

شورای نویسندگان تک نفره

< اسدالله امرایی

۷۶

وقتی که سراغ پرتره‌ها می‌روم

< علیرضا یزدانی

۸۲

روشنفکران و جوانان با

کتاب هفته جذب کیهان شدند

گفت‌وگو با جواد مجابی

< حسین گنجی

۹۰

کتاب هفته برای ما و آن‌ها که

می‌آیند

< ابوتراب خسروی

۹۴

حکم، فراری،

رهگذرهای درون شب

< رسول نظرزاده

۹۸

اسطوره‌ی نقدناپذیر شاملو

< مهدی سلیمی

۱۰۴

نگاهی به گیل‌گمش

و چاپ آن با «نثر فارسی»

احمد شاملو در

کتاب هفته

< جواد عاطفه

۱۱۴

شاملو در افغانستان

گفت‌وگو با یعقوب یسنا

< هارون مجیدی

۱۱۸

اردشیر محمص و احمد شاملو

بعد از پنجاه سال

< سید امیر سقراطی

۱۵۰

غیاب زنان در کتاب هفته

< شوکا حسینی

۱۵۶

مکتوبات شهری

اندر احوال داستان‌های

منوچهر صفا

< حدیث متقی

۱۶۲

کتاب هفته به فرهنگ عامه
اعتبار بخشید
گفت و گو با دکتر علی بلوکباشی
< نوا بامدادی

۱۶۶

شعر در کتاب هفته
< فرزین پارسی کیا

۱۷۶

قالب زدن فرهنگ به مثابه
اداره اقتصاد
< علی نیلی

۱۸۰

کتاب هفته از منظر سینما
< هنگامه ناهید

۱۸۴

از کتاب هفته تا مهاجرت
گفت و گو با خسرو بیات
< معراج قنبری

۱۹۰

نمایشگاه کوچک هفته
< الناز وحید فتحی

۱۹۴

در جست و جوی کتاب هفته
< فرزانه قبادی

۲۰۲

کتاب هفته به مثابه مد روز
گفت و گو با دومین سردبیر کتاب هفته
< فاتح صهبا

۲۰۸

محمود اعتمادزاده،
م.ا. به آذین یا
سردبیر کتاب هفته
گفت و گو با محمدعلی عمویی
< کبوتر ارشدی

۲۱۴

کتاب جمعه ادامه کتاب هفته
گفت و گو با ع. پاشایی
< حسین کنجی

۲۲۰

دوقلوهای فرهنگی
گفت و گو با محمد ابراهیمیان
< زینب لک

۲۲۴

در برزخی میان شعر و تصویر
< علی علانی

۲۳۰

خوشا آغازی دیگر
< فرید مرادی

۲۳۸

جغرافیای کتاب هفته
< متین امیری

کتاب هفته، کتاب همیشه

در خیابان انقلاب، هنوز می‌شود نشانه‌های حضورش را دید؛ در بساط دستفروش‌هایی که کتاب‌های نایاب و کمیاب می‌فروشند، حتماً چند تایی از «کتاب هفته» پیدا می‌شود. آشنایی بسیاری از ما که چند دهه بعد از انتشار «کتاب هفته» چشم گشوده‌ایم، احتمالاً این‌گونه رقم خورده است و بعد تشنه‌تر دنبال شماره‌های دیگر آن گشته‌ایم.

«کتاب هفته»، پس از گذشت پنجاه و چند سال از انتشارش، یکی از مجله‌های جذاب فرهنگی ایران است. هنوز هم شکل و محتوایش مخاطب را مجذوب خود می‌کند و سؤالی بزرگ را در ذهن تکرار می‌نماید که چرا نشریات ما، پس از پنجاه و چند سال، هنوز نتوانسته به بلندای آن نزدیک شود؟

پس شماره‌ی پنجم «آنگاه» پرستی بود که پی پاسخش بودیم.

جاودانگی

رازش را

با تو در میان نهاد.

پس به هیئت گنجی درآمدی:

بایسته و آزانگیز

در میان ما آنگاه‌ها. هوای سدان را با بادی بید گفت: شادایی زانوی آید
میلادش را به هوای و مونا تبریک می‌گویم

آرش تنهایی

قله شمع یک شنبه

**«آنگاه» پنجم؛ نبش قبر یک خاطره نیست شده،
یا بازمانی یک هست همیشه حاضر؟**

فاتح صهبا

شماره اول: کافه و کافه نشینی، شماره دوم: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، شماره سوم: پیکان، شماره چهارم: خیابان انقلاب، شماره پنجم: کتاب هفته. شاید امروز خوانندگان داغ باشند و مشتاق که ردیف «آنگاه» در کتابخانه هایشان از هیچ رنگی خالی نماند، اما همگی، لاجرم و به فراخور روحیه و حال و احوال، چند روز، چند ماه یا چند سال بعد از خود خواهند پرسید که این ترکیب و ترتیب موضوعی از کجا می آید؟ چطور «کافه» ای که برای خیلی از جوانان این نسل واقعی روزمره است، «کانون» ای که هنوز معاصر است، «پیکان» ای که هنوز ردی پررنگ از آن در خیابان و خاطرات نزدیک چند نسل قابل پیگرد است و «خیابان انقلاب» که همچنان محل عبور است، ناگهان به «کتاب هفته» می رسد؟ این «کتاب هفته» چیست که هم عرض و همتای آن چهار تایی دیگر توانسته یک شماره از «آنگاه» را درگیر خود کند؟

شاید دیدن و خواندن برخی مطالب این شماره اگر با دانستن سن نویسندگان همراه شود، پاسخی باشد درخور، برای این پرسش ناگزیر. وقتی مترجمی شناخته شده که در آغاز انتشار «کتاب هفته» در مهرماه ۱۳۴۰، یک ساله بوده، می نویسد: «صد و چند شماره «کتاب هفته» برای بسیاری از هم نسلان من یادآور خاطره هایی است...» باید دانست که «کتاب هفته» نه مجله ای قدیمی، متعلق به برهه ای خاص از تاریخ بلکه واجد معنا و مفهومی دنباله دار و تا همین امروز در ذهن اهل فرهنگ حی و حاضر است. «کتاب هفته» ظاهراً عمر کوتاهی داشته است، ۱۰۴ شماره در دو سال و دو ماه. اما این کارنامه ی دوساله نیم قرن است که روزانه در معرض فروش قرار دارد و غریب آنکه هنوز هم می فروشد. توانگار کن نمایشی بیش از پنجاه سال روی صحنه بماند و هنوز بلیت هایش به قیمت روز تمام شود. «کتاب هفته» هنوز هم قله ای است که جامعه ی فرهنگی و مطبوعاتی ما به رغم ۵۶ سال پیشروی، آن را از دور می بیند و به احترامش کلاه از سرمی گیرد؛ اگر در مسیر فتح قله ای پیش می روی، تنها وقتی روی آن بایستی دیگر نمی بینی اش و مادامی که فتحش نکرده ای همواره پیش رویت خواهد بود.

با گذشت بیش از نیم قرن، هنوز هم راه رسیدن به «کتاب هفته» صعب‌العبور است. ماندگاری رازورمی دارد که هواداران، متمایلان، مقلدان و مدعیان هنوز به آن پی نبرده‌اند. هنوز «داستان» چاپ می‌کنند، اما به‌رغم سروصدای فراوان و بودجه‌های آسان، سقف آرزوهایشان به انتشار «ماهانه» برمی‌خورد. هنوز بی‌آنکه توان سرچرخاندن داشته باشند، «هفتگی» می‌شوند، اما نگاهشان به پنجشنبه است و نهایت آرزویشان تبدیل شدن به «کتاب جمعه». حتی کسانی، چند بار نام «کتاب هفته» را عیناً به عاریت گرفته‌اند، اما نه کتاب شده‌اند و نه هفتگی. همگی میل به «کتاب هفته» شدن دارند، اما نه ابزار لازم برای نیل به آن را دارند و نه استعداد کافی. هرچند، شاید زمانه هم در این بارداری بی‌زایش بی‌تأثیر نباشد. «کتاب هفته» در طلیعه‌ی دهه‌ی چهل ظهور کرد. در آستانه‌ی شکست رخوت سیاست در آوردگاه فرهنگ. در آغاز دهه‌ای که خستگی کودتا از تن روشنفکری به‌در آمد و موج تغییر و تحول از بن‌بست سیاست به بزرگراه فرهنگ پیچید و فصلی نو در رسید.

«کتاب هفته» از این منظر نخستین بود. شاید پیش از آن، ده‌ها جُنگ و ماهانه و نشریه‌ی فصلی در سرمای پس از کودتا ظهور کرد؛ از «اندیشه و هنر» و «انتقاد کتاب» و «شیوه» تا «صدف» و «کتاب‌های ماه» و «ایران آباد»، اما هیچ‌یک از این‌ها مجله‌ای هفتگی نبود، هیچ‌کدام ارتقاء دانش و سلیقه‌ی عموم مخاطبان جوان را محور کار نکرد، هیچ‌یک گرافیک مجله را هم‌قدر سردبیری و مدیریت محترم نشمرد و در نتیجه، هیچ‌کدام به عمومیت «کتاب هفته» و تیراژ سی و چند هزار نسخه‌ای‌اش نرسید.

«کتاب هفته» برای نسلی که در لابه‌لای پاورقی‌های کم‌مایه‌ی مجلات رنگ‌پریده‌ی هفتگی و مقالات سنگین مجلات عصاقورت‌داده‌ی ماهانه در مهلکه‌ی تلف بود، حکم کیمیا داشت و برای آنان که در آغاز دهه‌ی تاریخ‌ساز چهل نوجوانی و جوانی را تجربه می‌کردند، شروعی طوفانی به‌شمار می‌آمد. هفته‌نامه‌ی خوش‌رنگ و لعاب و ارزان‌قیمت مؤسسه‌ی کیهان با آن طرح جلد‌های ولع‌انگیز و قصه‌های ناب ایرانی و خارجی، تصویری روشن از آن روی دیگر جهان بود. جهانی که نه فقط با بزرگ ابتدال در پاورقی‌نویسی خواننده را خام اتلاف وقت و مایه‌ی افزایش کاذب سرانه‌ی مطالعه نمی‌کرد، بلکه به‌نحوی هدفمند، نسل تازه را با آنچه برای مخاطب بی‌اینترنت آن دوران نادیدنی بود، آشنا می‌کرد؛ علم روز، هنر معاصر و ادبیات داستانی آشنا برای تحصیل‌کردگان اروپا و زبان‌دانان دنیانیده را به زبان توده ترجمه می‌کرد و با همه‌ی این‌ها، از واسطه‌گری میان جامعه‌ی روشنفکری با توده‌ی جوان و علاقه‌مند به رشد تجربه‌ای ناب را رقم می‌زد.

دهه‌ی چهل که در طلیعه با انتشار «کتاب هفته» آغاز شده بود، در واپسین سال‌ها با ظهور جنبش چریکی به دهه‌ی پنجاه رسید و هم‌زمان با این تحولات، «کتاب هفته» سال‌ها پس از تعطیلی، در زمره‌ی کتب و نشریات مضر دسته‌بندی شد و حکم به جمع‌آوری‌اش دادند؛ مُهری به نشان تأیید آنکه این مجله از زمانه‌ای که در آن به بازار آمد، سال‌ها جلوتر بود، چنان‌که نیروهای امنیتی رژیم پهلوی نیز با تأخیری به درازای یک دهه، به عمق تأثیر آن در مسیر تربیت یک نسل پی بردند.

«کتاب هفته» از منظر تیراژ، تأثیرگذاری، ماندگاری و نوآوری هنوز هم قله‌ای است که فتح آن آرزوست. قله‌ای در صبح یکشنبه‌ی تاریخ که خالقانش خود نیز در صدد فتح دوباره‌اش برآمدند، اما تنها تا آستانه‌ی شب جمعه‌ی آن رسیدند. باین‌همه، اگر خوش‌بینانه بنگریم و فتحی دیگر را متصور باشیم، نخستین گام در مسیر آن، شناختن دقیق و شناساندن صحیح قله به رهروان است؛ دانستن از زمینه و زمانه‌ای که «کتاب هفته» را «کتاب هفته» کرد. *

زَمینه و زَمانه

کتاب هفته / کیهان هفته

سید فرید قاسمی

دهه‌ی ۱۳۳۰ روزگاری ماجراجیز و پرتلاطم در تاریخ ایران محسوب می‌شود. در آن سال‌ها روزنامه‌نگاران ایرانی تجربه‌های گوناگونی را از سر گذراندند. آشنایان با تاریخ معاصر ایران می‌دانند که حال و هوای ۲۸ ماه و ۲۸ روز نخست دهه‌ی یاد شده متفاوت با هفت سال و هفت ماه و دو روز پسین است. در هفت سالی که به دهه‌ی ۱۳۴۰ منتهی شد تصرف‌ها، توقیف‌ها، بازداشت‌ها و تیرباران‌ها از یک سو سرخوردگی‌ها و بریدگی‌ها را باب کرد و از طرف دیگر کانون قلم‌زنی مطبوعاتی را از داخل به خارج کشور برد و شب‌نامه‌نگاری را رواج داد. تقویت ایستگاه‌های رادیویی، برگزاری دوره‌های آموزشی روزنامه‌نگاری، تشکیل کانون‌ها و جمعیت‌های نوپدید نویسندگان و مدیران مطبوعات، راه‌اندازی نخستین مرکز تولید و پخش برنامه‌های تلویزیونی در ایران (۱۳۳۷) و تصویب آیین‌نامه‌ها و قانون‌های نو نتوانست آتش زیر خاکستر را خاموش کند و این انباشتگی در ۱۳۳۹ و سال‌های آغاز دهه‌ی ۱۳۴۰ ظهور کرد.^۱ تکاپوهای سیاسی و اجتماعی از پنهان به عیان آمد. تحسن شماری از ملی‌گرایان در مجلس سنا و راهپیمایی‌های دانشجویی و دانش‌آموزی به تعطیلی بازار تهران و زدوخوردهای خیابانی انجامید. براساس سرشماری آن سال‌ها کشور ۲۱ میلیون و ۳۵۳ هزار نفر جمعیت داشت.^۲

آیت‌الله سید حسین بروجردی در فروردین ۱۳۴۰ بر اثر سکنه‌ی قلبی درگذشت و محمدرضا شاه پهلوی به جای تسلیت به قم، پیام خود را برای آیت‌الله حکیم به نجف روانه کرد و سرآغاز تیرگی روابط میان دربار و حوزه علمی‌ی قم شد. اعتصاب آموزگاران کشور برای افزایش دستمزد در اردیبهشت ۱۳۴۰ و تظاهراتی که یک کشته و سه مجروح در میدان بهارستان تهران به جا گذاشت، موجی از نارضایتی پدید آورد.^۳

جرعه‌ی جنبش فرهنگی بازار تهران و شماری از شهرها را در برگرفت و شاه از بیم گسترش آتش با استعفای جعفر شریف امامی، نخست‌وزیر وقت، موافقت کرد و علی‌امینی را به نخست‌وزیری گمارد و فرمان انحلال شورای ملی و سنا را صادر کرد. دولت با وعده‌ی افزایش حقوق کارکنان خود، شماری از مقام‌های گذشته را روانه‌ی بازداشتگاه کرد و «تشکیل اجتماعات» را در جلالیه‌ی تهران آزاد دانست. دولت در پی دلبری از همه بود. یک روز به شهرداری دستور می‌داد «هفت قلم عوارض مزاحم را لغو کند» و روز دیگر وزارت فرهنگ در اطلاعیه‌ای خاطرنشان می‌ساخت «به هر دانش‌آموز مردود چهار نمره ارفاق می‌شود». فضای کشور با هشت سال گذشته تفاوت پیدا کرده بود. سران جبهه‌ی ملی مصاحبه‌ی مطبوعاتی ترتیب می‌دادند و انشعابی‌هایشان جمعیت نهضت آزادی ایران را تأسیس کردند تا صف ملی-مذهبی‌ها را از ملی‌ها جدا کنند. به‌طور کلی مذهبی‌ها از آغاز سال‌های چهل جان تازه‌ای گرفتند. نهال‌هایی که دهه‌ی ۱۳۲۰ کاشتند به درخت‌هایی بدل شده بود که در سایه‌سارش عده‌ای می‌نشستند و شمارشان هم هر روز بیشتر می‌شد. پیشگامان و نظرداران این نخله شکل‌های گوناگونی بنا نهادند. دین‌باوران علاوه بر بهره‌گیری از نشریه‌های رسمی به تکثیر ادواری‌های مخفی روی آوردند و به‌مرور به جبهه‌ی فراگیر مخالفان حکومت پهلوی بدل شدند. توده‌ای‌ها نیز شبکه‌های خود را در بیشتر شهرها سامان دادند. در چنین روزگاری «کتاب هفته»/ «کیهان هفته» (۱۶ مهر ۱۳۴۰/ ۱۷ آذر ۱۳۴۲) پدید آمد. البته بنیان‌گذاران این مجله به هیچ‌یک از این زمینه‌ها اشارتی نداشته‌اند.

دکتر مصطفی مصباح‌زاده با اشاره به اینکه نویسندگانی همچون «محمود به‌آذین (اعتمادزاده)، جلال آل احمد، سعید نفیسی، دکتر محسن هشترودی، احمد شاملو، علی‌اصغر خیره‌زاده، محمود پورشالچی در انتشار کتاب هفته همت گماردند.» در ادامه‌ی خاطراتش اضافه می‌کند: «انتشار کتاب هفته حاصل همکاری حسن قریشی و سیامک پورزند بود و به‌راستی انتشار آن نقطه‌ی عطفی در دنیای روشنفکری ایران بود.» این نشریه با قطع و روی جلدی که بیشتر شبیه کتاب جیبی بود تا مجله درآمد. کتاب هفته از شماری ۱ تا ۱۰۴ منتشر شد. از نظر تنظیم و کارهای گرافیکی نیز حالتی مدرن داشت و مدرن بودن حاصل همکاری مرتضی ممیز، خسرو بیات، اردشیر محصص و کارو دردریان (شاعرو برادر ویگن دردریان، خواننده‌ی جاز) و دیگر همکاران «کتاب هفته» بود. کارو مترجم بود و از او ترجمه‌ی داستان «پسر کبریت فروش» نخستین بار در «کتاب هفته» به چاپ رسید. «کتاب هفته» ابتدا در ساختمانی متعلق به حسین علاقه‌بند، در کوچه برلن، آغاز به کار کرد و سپس هیئت تحریریه‌ی آن به محل چاپخانه در ساختمان قدیمی کیهان در کوچه‌ی اتابک منتقل شد. سردبیری «کتاب هفته» ابتدا به دکتر محسن هشترودی و سپس به به‌آذین، مترجم برجسته، سپرده شد. احمد شاملو، شاعر معاصر، پس از محمود اعتمادزاده/ به‌آذین، به سردبیری «کتاب هفته» رسید.^۴

بسیاری از شاعران و نویسندگان برجسته‌ی معاصر ایران در مدت انتشار «کتاب هفته» آثار



نصراالله فلسفی



عبدالرحمن فرامرزی / مدیر اولیه کیهان



ابوالقاسم پاینده



نادر نادرپور

خود را در این نشریه منتشر کردند. در «کتاب هفته» ترجمه‌ی قصه‌هایی از عزیز نسین، طنزنویس ترکیه، منتشر می‌شد و چون تم داستان‌ها مخالف سرمایه‌داری آمریکا بود، مردم از آن استقبال می‌کردند، اما دولت را خوش نمی‌آمد. نصرالله معینیان، رئیس اداره‌ی تبلیغات، محرم علی‌خان، سانسورچی به‌ظاهر رفیق مطبوعات و نوکر دولت، را مأمور کنترل «کتاب هفته» کرد و قرار شد مطالب هر شماره را قبل از چاپ به اداره‌ی مطبوعات بفرستند و پس از تأیید به چاپ برسانند. بعد از یک ماه، وقتی مطالب برمی‌گشت، دیگر شیرینی یال و دمی شده بود که قابل چاپ نبود. پس از آن، تصمیم گرفتند یک نسخه از «کتاب هفته» را قبل از چاپ به اداره‌ی تبلیغات بفرستند. این بار یک شماره‌ی «کتاب هفته» چاپ و بلافاصله توقیف شد.

در آن زمان سازمان چاپ و انتشارات کیهان در کنار سفارت انگلیس انباری داشت که کاغذهای انبار شده را از آنجا برمی‌داشتند و به مصرف چاپ می‌رساندند. پس از چاپ «کتاب هفته» و توقیف آن، این محل تبدیل به انبار کتاب‌های چاپ و توقیف شده گردید. این نشریه‌ی وزین و پرارزش ادبی پس از شماره‌ی ۱۰۴ متوقف شد.^۵ با وجود گرداندگان گوناگون، «کتاب هفته» در تاریخ مطبوعاتی و ادبی با نام احمد شاملو شناخته می‌شود. شاملو نیز «کتاب هفته» را این چنین روایت کرده است: «کتاب هفته یک جور ماجراجویی جسورانه بود. فرزند خستگی نشناختن‌ها و بی‌خوابی‌ها. آن را خیلی دوست می‌داشتم. [...] نوروز سال ۴۱ قرار شد من شماره‌ی سیزدهم فروردین را هم علاوه بر شماره‌ی نوروز که به گمانم دو برابر حجم معمولی بود، دربیآورم. باید بگویم که من از صفحه‌ی اول تا صفحه‌ی آخر مجله را غالباً بازنویسی می‌کردم. اگر نگاهی کنید می‌بینید بسیاری از آن با انشای من است، منتهی به ترجمه یا نوشته‌ی فلان و بهمان. ترجمه‌های بسیار بد را بازنویسی و با خون دل برای چاپ آماده می‌کردم. یک بار دکتر مصباح‌زاده به من گفت: «هروقت شب و نصف شب از جلوی ساختمان رد می‌شوم، چراغ اتاق شما روشن است، پس شما کی می‌خوابید؟» به‌هر حال، قریشی گفت: «شماره‌ی سیزده فروردین را هم (به دلیل تعطیلی چاپخانه تا سیزدهم) دربار. غیر از اینکه همه‌ی مطالبات را می‌دهم، یک فوراً آلمانی هم عیدی خواهی گرفت.» در عرض یک هفته، هم شماره‌ی نوروزی را آماده کردیم، هم سیزده فروردین را! در آخرین لحظه یک پاکت برای من آمد که توش یک چک پانصد تومانی بود! از حقوق ماهی چهار هزار تومان، فقط یک پانصد تومان داد که آن را هم پس دادم و از کیهان بیرون آمدم. [...] با رفتن من، علی اصغر حاج‌سیدجوادی که معاون سردبیر بود، سردبیر شد. [...] من مجله را با سی هزار تیراژ گذاشتم آدم بیرون، تیراژ را رسانده بود به دوسه هزار تا که آن را هم مردم قبلاً مشترک شده بودند.^۶ خلاصه دوباره [قریشی] آمد و دست به دامن شد که برگردم [و گفت] این بچه‌ی توست، نگذار بمیرد. از این حرف‌ها. من هم که برای دو تومان پول سیگار شیراز معطل بودم، دوباره برگشتم. دوباره حقوق نداد و آقای سیدجوادی را هم بیرون کرد. گفتم که آقا جان من باید هر روز از فرج شمالی [سهروردی امروز] پیاده بیایم تا تو بخانه. آخر برای چه حقوق مرا نمی‌دهی. خلاصه یک روز دیدم آقای به‌آذین آمد و گفت: «می‌دانید؟ من سردبیر کتاب هفته شده‌ام.» گفتم: «بله قربان. خواهش می‌کنم، ارزانی سرکار!» و از پشت میز بلند شدم و جایم را به او دادم.^۷

با وجود آنکه در زمان انتشار «کتاب هفته» / «کیهان هفته» دولت ملی امینی (۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۰ تا ۲۷ تیر ۱۳۴۱) سقوط کرد و کابینه‌ی امیر اسدالله علم (۲۸ تیر ۱۳۴۱ تا ۱۷ اسفند ۱۳۴۲) با سه ترمیم سکان‌داری امور کشور را عهده‌دار شد و به‌رغم جدال‌ها میان گروه‌های گوناگون و درباری‌ها، فضای روزگار علم به دلیل سرگرمی‌های دیگر دولت کمابیش به شیوه‌ی دوران امینی می‌گذشت. انتخاب نخستین هیئت هنرمندان و برگزاری مجمع عمومی سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات از مهم‌ترین رویدادهای فرهنگی و هنری در آن دوره بود. به‌آذین در خاطرات خود این نکته را یادآور می‌شود: «در سال ۴۲، به من پیشنهاد شد که روزنامه‌ای را سرپرستی کنم. زمان در تکاپو بود و ناچار گفتمی‌ها بسیار. در ایران [...] فرصتی بود و خوش داشتم که در آن چنگ بیندازم. یک جریان هوای تازه ... به پایمردی یکی از همکاران کتاب هفته، ع. ن. م. [علی نقی منزوی] که تا آن زمان جز به نام

نی‌شناختم. آن هم تنها به سبب فهرستی که از کتاب‌های یکی از کتابخانه‌های تهران ترتیب داده بودم، نزد من آمد. برپشت بام ساختمان کتاب هفته با او و آن دیگری گفت‌وگو کردم. در اصل پذیرفتم، اما آنجا که به چند و چون کار رسیدیم، من بر آزادی خود در بیان عقیده پافشاری داشتم و از آن سو بر پیروی از رهنمودهای حزب. شاید دریافت خشک از انضباط حزبی همان حکم می‌کرد که ع. ن. م. [علی نقی منزوی] می‌گفت. ولی دوری رهبران، کندی واکنش‌هاشان در برخورد با واقعیت‌ها و به‌ویژه برداشت نادرستشان از آنچه در ایران می‌گذشت، بحث آزاد را ضروری می‌نمود. وگرنه با خطرهای فراوان و تلفاتی که بی‌شک این کار در بر داشت، دیگر چه نیازی به روزنامه‌ی جداگانه در ایران بود؟ تکثیر ارگان حزب و بخش اعلامیه‌های آن کفایت می‌کرد. پس از دو جلسه گفت‌وگو، ما هریک بر سر گفته‌ی خود بودیم؛ و چنین بود که من سرپرست روزنامه‌ی حزبی در ایران نشدم!^۸

در یک سالگی «کتاب هفته» دولت لایحه‌ی تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی را تصویب کرد که بندهایی از آن واکنش حوزه‌ی علمیه را برانگیخت. مراجع اول بار به شاه تلگراف زدند، اما چون پاسخ درخوری نگرفتند، تلگراف‌های تند بعدی خطاب به نخست‌وزیر مخابره شد. با وجود آنکه بندهایی از مصوبه‌ی یاد شده را دو ماه بعد یعنی در آذر ۱۳۴۱ لغو کردند، اما یک ماه نگذشت که انتشار خبر برگزاری رفراندوم «اصول» موسوم به «انقلاب سفید» با تحریم مراجع تقلید و تظاهرات خیابانی مواجه شد. این موج که از قم شروع شد، به شهرهای دیگر سرایت کرد و در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به اوج رسید. حکم‌فرمایی حکومت نظامی، کناره‌گیری جهانگیر تفضلی و برگماری نصرت‌الله معینیان به عنوان وزیر مشاور و رئیس انتشارات و تبلیغات در خرداد ۱۳۴۲ از رویدادهایی قلمداد می‌شود که خبر از تغییر در بسیاری از زمینه‌ها از جمله روزنامه‌نگاری ایرانی در آن سال می‌داد.

محاکمه‌ی سران نهضت آزادی (۳۰ مهر ۱۳۴۲)، تیرباران طیب حاج رضایی و برادرش (۱۱ آبان ۱۳۴۲)، ترور جان اف کندی (یکم آذر ۱۳۴۲) و موج گسترده‌ی بازداشت‌ها در پاییز همان سال سبب شد دفتر «کتاب هفته» / «کیهان هفته» با انتشار ۱۰۴ شماره و پس از دو سال و دو ماه و یک روز فعالیت در آذر ۱۳۴۳ برچیده شود. «کتاب هفته» با امید آغاز شد و با یأس پایان گرفت، زیرا از ۲۴۷ روزنامه و مجله که در این دوران منتشر می‌شد، فقط ۱۵۶ نشریه مانده بود و ۹۱ عنوان از آن‌ها بر اساس مصوبه‌ای از دولت (۲۵ اسفند ۱۳۴۱) تعطیل شد. اگرچه گردانندگان تحریریه‌ی «کتاب هفته» هشت ماه و ۲۲ روز پس از توقیف فله‌ای ۹۱ نشریه دوام آوردند، اما تغییر روزگار را دریافته بودند و می‌دانستند که انتشار مجله‌ی دلخواهشان دیگر ممکن نیست. بدین ترتیب بود که دفتر «کتاب هفته» را بستند.^{۹*}

پی‌نوشت‌ها:

۱. سید فرید قاسمی، مطبوعات ایران در قرن بیستم (تهران: نشر قصه، ۱۳۸۰)، ۱۰۱-۱۰۹.
۲. سید فرید قاسمی، رویدادهای مطبوعاتی ایران ۱۲۱۵-۱۳۸۲ (تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ۱۳۸۳)، ۱۰۵.
۳. باقر عاقلی، روزنامه‌های تاریخ ایران (تهران: نشر گفتار، ۱۳۷۲)، ج ۲، ۱۲۱-۱۷۳.
۴. گویا ترتیب نام سردبیران «کتاب هفته» به روایت دکتر مصباح‌زاده درست نیست.
۵. منصور پیرنیا، کیهان از هیچ تا کهکشان، حکایت کیهان، خاطرات سناتور دکتر مصطفی مصباح‌زاده (مربلند: مهر ایران، ۱۳۸۸)، ۱۹۴.
۶. بعید است که این نکته درباره‌ی شمارگان «کتاب هفته» / «کیهان هفته» صحت داشته باشد. چرا که در آن سال‌ها مؤسسه‌ی کیهان در ۴۵۰ شهر کشور نمایندگی فروش داشت و در ۱۵۰ نقطه‌ی تهران میزهای روزنامه‌فروشی مجموعه‌ی نشریه‌های مؤسسه را می‌فروختند. ۱۵۰ فروشنده‌ی تهرانی و ۷۵۰ روزنامه‌فروش دوجرخه‌سوار و پیاده داشتند. اگر این گفته درست بیندازیم، بیش از ۱۲۰۰ فروشنده هیچ نسخه‌ای نمی‌فروخته‌اند.
۷. محمود اعتمادزاده، از هر دری (زندگینامه‌ی سیاسی - اجتماعی) (تهران: انتشارات دوستان، ۱۳۸۳)، ۱۰۲.
۸. م. ا. به‌آذین، از هر دری ... انتشارات جامی، ۱۳۷۲.
۹. در این یادداشت کوتاه از بسیاری حرف‌ها و حکایت‌ها درباره‌ی «کتاب هفته» / «کیهان هفته» صرف‌نظر کردم، چرا که گمان می‌کنم در سایر مقاله‌ها، یادداشت‌ها و گزارش‌ها به آن نکته‌ها اشاره خواهد شد.



آقای سیروس طالبزاده
پارسی از زبان تاریخ نگار خودی
پنج کتاب، نقد و بررسی...



همه هفته

کتاب هفته



آقای کاظم انصاری
با آتش روشن باطاعتی
کوکلت و زبان ری و پرپر زدن
او و او ...



همه هفته

کتاب هفته



آقای رضا ادخشی
با دیوار آسمانی که
در آواز آسمان میجریزند ...



همه هفته

کتاب هفته



آقای محبت قاضی
با آتش بی نظیرش
در آغوش آتش میزد...



همه هفته

کتاب هفته



آقای نجف دیاندری
با سواد فنی انوارش
با وسعت زبان آتش...



همه هفته

کتاب هفته



آقای محمود کیانوش
با جان و دل کی میزد
تألمت از او که میزد...



همه هفته

کتاب هفته



آقای رسول پرویزی
با دیوار آتش که در آتش
و آواز آتش میزد...



همه هفته

کتاب هفته



آقای عبدالکریم توکل
با زبان آتش که در آتش
نور میزد...



همه هفته

کتاب هفته



آقای نصرالله صفی
با چراغ آتشی از آتش که
نور میزد...



همه هفته

کتاب هفته

آقای احمد شاملو

با اندیشه‌ای که سرشار از
«دوستی» است ...



همه هفته

آوازه

کتاب هفته

نام همه شعرهای شاملو

دیدار با آیدای شاملو
به یاد آن مجله کوچک با
جلد زرکوبش

علی امیریاحی

شاملو ابعاد مختلفی دارد، اما بیشتر او را به خاطر عاشقانه‌ها و شبانه‌ها و اعتراضی‌هایش یا حتی زبان و آهنگ متفاوت و تأثیرگذارش، در مقام شاعر، می‌شناسند. شاید قدرت شاعرانگی‌اش باعث شده وجهه‌ی دیگر او، مهجور که نه، کمتر از این شاملوی شاعر جالب توجه کند. دست‌کم حالا که نزدیک به دودهم از فقدانش می‌گذرد، شعرهایش همه‌جای زندگی‌مان جاری است، از شلوغی‌های خیابان تا خصوصی‌ترین لحظه‌ها. کتاب‌هایی هم که درباره‌ی شاملو نوشته و منتشر شده، مانند «یادنامه‌ی شاملو» و «یک هفته با شاملو»، یا یادنامه است، که اغلب به زیست روشنفکرانه-شاعرانه‌ی او پرداخته، یا کتاب‌هایی است که به نقد و بررسی شعرهای او معطوف شده، مانند «انگشت و ماه».



خانه‌ی آیدا و احمد شاملو، دهکده، کرج، ۱۳۹۶ | عکس‌ها: بهنام صدیق

پرداختن به «کتاب هفته» اما، پرداختن به مهم‌ترین فعالیت مطبوعاتی شاملوست؛ که هرچند در عرض دو سال انتشار فقط نیمی از شماره‌ها را مستقیماً سردبیری کرده است، اما رد پرنگ حضورش در تمام شماره‌ها وجود دارد و عملاً سردبیران دیگر را جای پای او گذاشتند و اسلوی را که او پایه گذاشته بود، ادامه دادند.

درواقع اهمیت پرداختن به موضوعی چون «کتاب هفته» نیز از همین جا می‌آید. ازاینجا که چطور هفته‌نامه‌ای، با آن عمر کوتاه کمتر از دو سالش، پس از نیم قرن یا بیشتر - همچون کتابی خواندنی در کهنه‌فروش‌ها خرید و فروش می‌شود. آن هم نه فقط چون سردبیرش بوده، چون مانند کتاب یا مجله‌ی ادبی‌ای که همین امروز یا هفته‌ی پیش روی پیشخوان نشسته، می‌توان در دست گرفت و اگر کاغذها دوام بیاورند، تک تک داستان‌ها و شعرها را خواند؛ که اگر صرفاً به خاطر اسم شاملو بود، باید آن مجلات دیگری هم که او سردبیرشان بود، این چنین اقبالی می‌یافتند. همین است که «آنگاه» بر آن می‌شود «کتاب هفته» را، در جایگاه گنجینه‌ای باقی‌مانده از پیشینیان، شناسایی کند. «کتاب هفته» ای که به زعم بسیاری سنگ بنای اغلب موج‌ها و جریان‌ها و نگاه‌هاست. مجله‌ای ادبی که بسیاری را کتاب‌خوان و آن‌ها را که تمایلی به مجلات ایرانی نداشتند، مجذوب خود کرد. مجله‌ای که خود انقلابی بود در مطبوعات. این شد که برای شناسایی «کتاب هفته» به شاملوی سردبیر رسیدیم، و بعد از اصرارهای ما و انکارهای آیدا، کار ما به سماجت کشید و بالاخره قرار شد فقط به قصد ملاقات به خانه‌ی او و شاملو برویم، و رفتیم، و تازه آنجا بود که فهمیدیم چرا نام همه‌ی شعرهای شاملو آیدا است.

آیدا حرف کمی نیست. او معشوقه‌ی مدرن است. معشوقه‌های فرسوده‌ی زمینی و آسمانی مخلوط به هم، با هیبتی اثری در ادبیات و اشعار کلاسیک، در شعر مدرن بدل می‌شوند به معشوقه‌ای به نام آیدا. «ریرا»ی نیما و حتی «رکسانا»ی شاملو هنوز هیبت انسانی نیافته‌اند. با آیدا اما اتفاقی که باید می‌افتد. خودش را که می‌بینی حیرت می‌کنی چطور کسی می‌تواند آن قدر مراقب باشد مبدا از سایه‌ی شاملو بیرون بزند، که مبدا خودش دیده بشود، مبدا کاری که می‌کند و رنجی که پای «کتاب کوچه» می‌کشد به پای خودش نوشته شود. آنجا در خانه‌شان که هستی انگار آیدا رفته است بیرون و تو پای صحبت شاملو نشسته‌ای. هیچ حرفی نیست جز شاملو و احمد جان، و چقدر مُصر است از هر رد شاملو مراقبت کند، و چقدر هنوز با هر حرفی از شاملو به وجد می‌آید. اصلاً برای همین است که مجالمان می‌دهد به خانه‌شان برویم، باینکه معتقد و مطمئن است پیش‌ترها از «کتاب هفته» و «دوره‌های مجله‌ی کوچک / کارنامه‌ی بردگی / با جلد زرکوبش...» سخن گفته و دیگر ناگفته‌ای باقی نیست. باین حال تا می‌نشینیم و از نیت «آنگاه» می‌گوییم به فکر فرو می‌رود و می‌گوید: «تنها چیزی که می‌دانم، این است که کتاب هفته را فقط کاراکتر و مَنشی که اسم آن احمد شاملو بود می‌توانست منتشر کند، و واقعاً هم فقط برازنده‌ی او بود که چنین هفته‌نامه‌ای را با چنان دقت و وسواسی بیرون بدهد. به نظر من شخص دیگری نمی‌توانست از پس این کار بر بیاید.»

آن سال که مجله درمی‌آمده، سال چهل، هنوز شاملو را نمی‌شناخت و علاقه‌ای هم به مجلات فارسی زبان نداشت. در روزنامه‌فروشی‌ها فقط دنبال مجلات و کتاب‌های خارجی مد و طراحی داخلی بود، یا شعر و داستان ارمنی و فرانسوی زبان. همان لابه‌لاها بود که «کتاب هفته» را دید. به قول خودش از «ریخت» مجله خوشش می‌آید و آنجاست که با «کتاب هفته» آشنا می‌شود. بعدتر که خیلی اتفاقی در خیابان خردمند جنوبی با همسایه‌ی دیوار به دیوارشان، احمد شاملو، آشنا می‌شود، نمی‌داند او سردبیر این مجله است.

«احمد می‌دید من «کتاب هفته» می‌خوانم، اما نمی‌گفت که این کتاب کار اوست. مرتب مخفی می‌کرد. حتی وقتی می‌گفتم این نوشته و زبان اوست، منکر می‌شد و می‌گفت نه این شاعری است به نام الف بامداد. از من می‌پرسید چرا «کتاب هفته» را مطالعه می‌کنم، می‌گفتم چون از نظر من ظاهر و مطالب و کلاً ریخت مجله جالب است. باز هم چیزی نمی‌گفت. من به شماره‌های قبلی مجله مراجعه نکرده بودم که در دو شماره‌ی قبلش اسم احمد شاملو به عنوان سردبیر آمده بود. ولی خب بعد از آن فقط اسم دکتر هشتودی می‌آمد.»



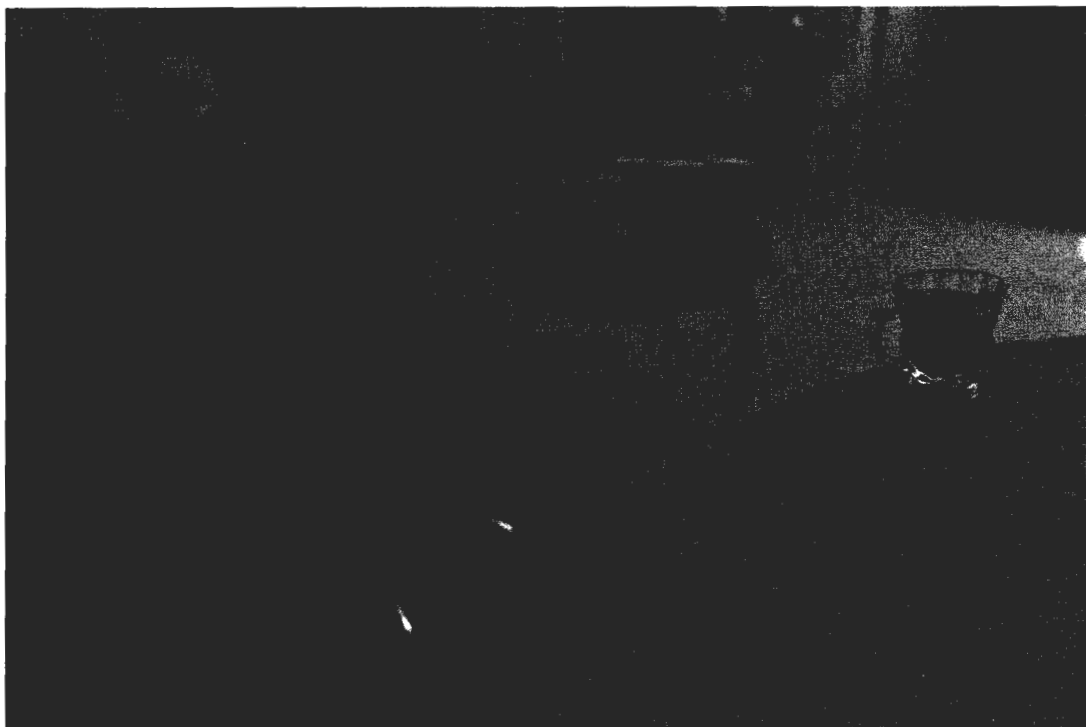
آن طور که آیدا می گوید روزی شاملو دوستی را به فروشگاه لاروس می برد و مجله ای فرانسوی ای نشانش می دهد که ما باید چنین چیزی داشته باشیم. بعد هم پیشنهاد مجله را به کیهان می دهد و آن ها هم می پذیرند. ادامه را که می خواهد بگوید مکدر می شود: «احمد خیلی سخت با عشق و علاقه روی «کتاب هفته» کار کرد. خیلی هم لطمه دید... بعضی ها گاهی غیرارادی باعث آزار می شوند. شاید خودشان هم متوجه کاری که می کنند و لطمه و آسیبی که می زنند نباشند، اما در نهایت طرف مقابلشان آزار می بیند. منظورم آزار روحی است، بدترین نوع آزار. احمد مرتب از مجله بیرون می آمد، دوباره به سراغش می آمدند و باز از اول. احمد دوالی سه دوره و در نهایت ۴۵ یا ۴۶ شماره در مجله بود و کار کرد. این تعداد شماره را با خون دل بیرون داد. خب آن زمان تنها شغلی که شاملو داشت همین بود. زندگی اش قرار بود با این کار بگذرد. چهار فرزند داشت، به علاوه ی مادر و خواهرش و به هر حال مسئولیت داشت. آن آقا اما اصلاً این مسائل را نمی فهمید و برایش مهم نبود. پولی هم که می دادند خرد خرد و پراکنده بود. هر بار دویست یا سیصد تومان کف دستش می گذاشتند. این رفتارها برای احمد سنگین بود. در حالی که خود شاملو اگر می خواست به کسی پول بدهد، آن را داخل پاکت و همراه با کلی تشکر تقدیم می کرد. بعد آن آقا دویست تومان از جیب خودشان درمی آوردند و به شاملو می گفتند فعلاً این را داشته باش! می دانستم که شاملو مجله را مثل فرزند خودش دوست دارد، اما بالاخره یک روز گفت دیگر نمی توانم ادامه بدهم. این تحقیرها برای او خیلی سخت بود.»

یادم هست در جایی آیدا دلیل فعالیت مطبوعاتی را، آن هم با وجود آن همه مرارت، گفته بود که شاملو دوست داشت با مخاطبش از نزدیک در ارتباط باشد و باز خورد کارش را ببیند. می گویم انگار که بخواد از درونش راهی به دیگران بیابد، انگار که گوهرش را بخواد به اشتراک گذارد؛ تأیید می کند و می گوید: «اگر شاملو مطلبی می خواند و به آن علاقه مند می شد بی درنگ ترجمه و در مجله چاپ می کرد، دوست داشت دیگران هم از این مطلب استفاده کنند. یا اگر مطلب جایی چاپ شده بود وقتی دوستانش را می دید آن قسمت را برایشان می خواند تا آن ها هم شریک بشوند، مانند موسیقی شنیدنش؛ همه را جمع می کرد تا به قطعه ی مورد نظرش گوش دهند. می توانست خودش به تنهایی موسیقی گوش بدهد و کاری هم به دیگران نداشته باشد. این خصوصیت به نظر من نوعی آگاهی دادن و روشننگری است. در مورد فیلم، نقاشی، عکس، معماری، طرح و هر چیز دیگری که زیبا بود، دوست داشت

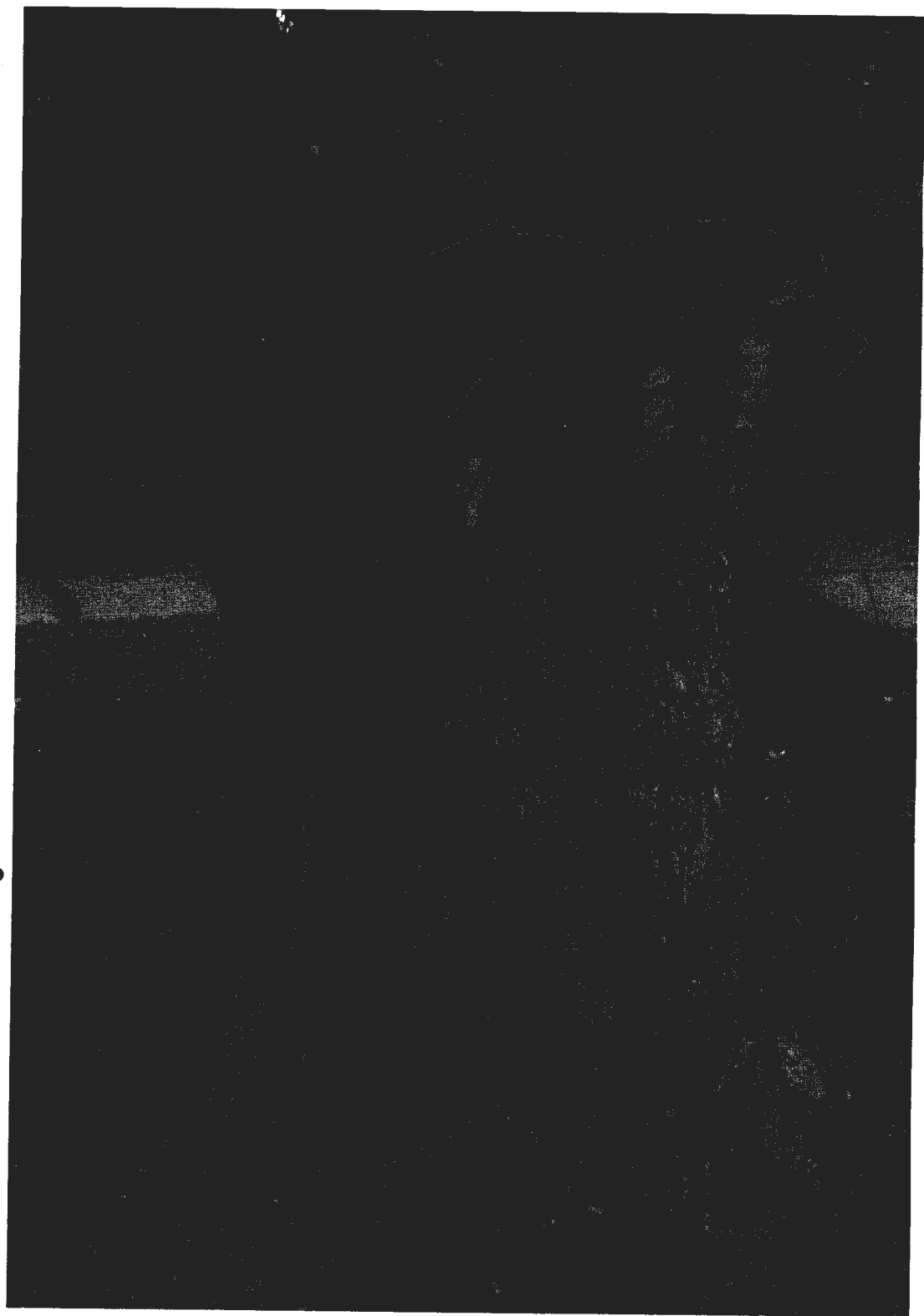


دیگران را هم در آن شریک کند. من خودم مثلاً به کسی نمی‌گویم که فلان قطعه را، فلان اثر را شنیده‌ام یا دیده‌ام، شما هم گوش بده یا ببین. بیشتر دوست دارم متعلق به خودم باشد. فکر می‌کنم شاید کسی آن چیزی را که من به آن علاقه دارم، نپسندد؛ اما شاملو این طور نبود. گاهی ازش خرده می‌گرفتند که چرا از نویسنده‌های مشهور ترجمه نمی‌کند. مثلاً چه کسی زاهاریا استانکورا می‌شناخت، یا هربرلو پوریه؟! شاملو اما می‌گفت برای اینکه آن معروف‌ها را دیگران ترجمه می‌کنند، ولی کسی به سراغ این‌ها نمی‌رود. در این کتاب موضوع زیبایی وجود دارد که کسی آن را ندیده است و برای همین می‌خواهم ترجمه‌اش کنم تا ببینند و ازش لذت ببرند.»

دوست دارم از خودش بدانم، از سختی‌های همسر شاملوی سردبیر بودن. سردبیری‌کاری که بنا به خیلی روایت‌ها همیشه چراغ دفترش روشن بود و مشغول کار. بی‌شک همسر چنین سردبیری بودن کار راحتی نیست. ضمن اینکه ظاهراً سخت‌ترین دوران زندگی شاملو همان دوره‌هایی است که کار مطبوعاتی و سردبیری می‌کند. آیدا اما مخالف است. می‌گوید نه تنها سخت نبود که با دیدن نمره‌ی کارش خیلی هم خوشحال می‌شدم. «من به این کار کردن‌هایش عادت داشتم. شاملو در خانه هم که بود، مدام کار می‌کرد. دوران مجله، یک یا دو صبح به خانه می‌آمد. البته من بیشتر در «خوشه» شاهد او بودم و دوران «کتاب هفته» ارتباط رسمی نداشتیم. باین حال این طور نبود که چون از یکدیگر دور هستیم من ناراحت باشم. اما بله، خود شاملو در مطبوعات خیلی لطمه خورد؛ برای اینکه همیشه از نظر مالی در مضیقه بود و خجالت‌زده‌ی فرزندان و شاید هم همسر. برای من مهم نبود که داشته باشیم یا نه. نان و پنیر یا نان و ماست می‌خوریم؛ برای من مهم این بود که آنچه می‌خواهد درست و صحیح صورت بگیرد. این موضوع من را شاد می‌کرد. زمانی که در خوشه بود، وضع بهتر شد. از آنجا شاملو شروع کرد به کار کردن و خودش را توانست پیدا کند. توانستیم خانه‌ای برای خودمان اجاره کنیم. من هم اولین کاری که کردم این بود که برایش کتابخانه خریدم و آرام آرام شروع کردیم به کتاب و صفحه خریدن.»







«کتاب هفته» را که ورق می‌زنیم به نظر می‌آید شاملو شناخت خوبی روی مجلات خارجی داشته است. خبرهایی که منتشر می‌شود، افرادی که نامشان مطرح می‌شود، متن‌هایی که از ۳۷ کشور دنیا انتخاب و ترجمه شده‌اند. همه‌ی این‌ها تسلط عجیب و غریبی می‌خواهد. همین را مطرح می‌کنم. می‌گوید: «احمد تمامی مجلات فرهنگی، هنری، ادبی و شعرا آئونه می‌شد. من هم در ترجمه‌ی مطالب به او کمک می‌کردم. می‌گفت اخبار خوب را علامت‌گذاری کنم. برایش خیلی مهم بود که این اخبار را منتقل کند. مثلاً آخرین اجرای سمفونی ششم چایکوفسکی را چه کسی و در کجا اجرا کرد. خیلی‌ها ممکن است بگویند که این مطالب ارتباطی به آن مجله نداشت. اما برای کسی که موسیقی گوش می‌دهد خیلی مهم است. مثلاً این موضوع که در آن زمان یعنی پنجاه الی شصت سال پیش، زوبین مهتا به لندن می‌رود و ارکستر سمفونیک لندن را رهبری می‌کند، و خب این یک اتفاق جهانی است و ما نباید به راحتی از کنار آن بگذریم.»

آیدا از تأثیر «کتاب هفته» در جانداختن هرچه بیشتر شعرنو و هنرمدرن صحبت می‌کند، و حرف از اردشیر محض می‌شود. کاریکاتوریستی که به‌زعم آیدا آدم ساکت و آرامی بود و شاملو برای معرفی‌اش بسیار تلاش کرد. بعد صحبت از مرتضی ممیز می‌شود. کسی که تأثیر حضورش در «کتاب هفته» کمتر از شاملو نیست. «ممیز آدم خاصی بود و احمد خیلی روی خلاقیت او حساب می‌کرد. مثلاً داستانی از نویسنده‌ی آمریکایی به چاپ رسیده که ممیز برای آن طرحی را کشیده است. آدم آن را می‌بیند، دیوانه می‌شود. در باور نمی‌گنجد که این شخص در آن زمان چنین کاری را انجام داده است. وقتی که طرح روی جلد مجله را می‌دیدم، حیرت می‌کردم. آن زمان چنین چیزهایی نداشتیم. آدم باید خیلی مسلط، مدرن و به‌روز باشد که بتواند چنین طرحی را بکشد. البته شاملو عادت داشت که هر کسی پیشش می‌آمد موقع رفتن با اعتماد به نفس بیرون می‌رفت. هوشنگ مرادی کرمانی، نویسنده‌ی «قصه‌های مجید»، در یادداشتی نوشته است وقتی برای اولین بار به «خوشه» می‌رود، به‌عنوان یک نویسنده بیرون می‌آید. شاملو عاشق جوانان بود. با آن‌ها جان می‌گرفت و شاد می‌شد. خیلی‌ها به من گفته‌اند شاملو بد اخلاق بود! درحالی‌که برعکس، او خیلی مهربان و یکرنگ بود. بچه‌ها از روستاها و شهرستان‌ها به دیدن شاملو می‌آمدند، ساعت‌ها با شاملو صحبت می‌کردند و می‌رفتند. حتی اسم آن‌ها را نمی‌پرسیدیم. به‌هرحال در مورد کسانی که برای اولین بار می‌آمدند و شاملو را نمی‌شناختند، ممکن بود یک فاصله و سکوتی وجود داشته باشد؛ ولی بعد از پنج دقیقه، مثل کسانی می‌شدند که سال‌هاست همدیگر را می‌شناسند.»

کمی که می‌گذرد حرف مجله‌ی «ایران‌شهر» را پیش می‌کشم. مجله‌ای که شاملو در لندن راه انداخت. اینکه چرا تصمیم می‌گیرد بیرون از ایران مجله تأسیس کند. به‌زعم آیدا تاریخ آن برهه خیلی مهم است. فضا به شدت بسته است. شاملو پیشنهاد می‌دهد که از ایران بروند. آمریکا به خاطر راه دورش ممکن نیست. پس قرار می‌شود به انگلستان بروند، و مجله‌ای سیاسی برای روشنگری و بیدار کردن مردم منتشر کنند، برای بیان آنچه در ایران گفتنش ممکن نیست. اما به قول آیدا مردم جلو افتادند و انقلاب شد. «احمد مرتب از رفتنمان ابراز پشیمانی می‌کرد و دوست داشت که به ایران بازگردیم. اما چون ایران را به اعتراض ترک کرده بود، به راحتی نمی‌شد بازگشت. باید اتفاقی می‌افتاد که بتوانیم بازگردیم. ما طوری رفتیم که انگار دیگر برنخواهیم گشت. در آذرماه سال ۵۵ وقتی می‌رفتیم، هوا خیلی سرد و برفی بود. در فرودگاه موقع خداحفاظی از دوستان و آشنایان، به آن‌ها گفت ما رفتیم و خدا می‌داند دوباره بتوانیم همدیگر را ببینیم یا نه... بعد هم که آن موضوع ناراحت‌کننده اتفاق می‌افتد که یک آدم خیلی معروف به منشی پَن آقای مندلسون گفته بود که شاملو قبل از اینکه به آنجا بیاید در ساواک سانسورچی کتاب بوده است. فکر کنید شاملو در مورد خودش این حرف را بشنود! احمد این‌ها را در نوشته‌ها و گفت‌وگوهای خود تعریف کرده است. قرار بود شاملو در برنامه‌ای خیلی معروف که هر سال در آمریکا در مدیسن اسکوترگاردن به بهترین کتاب خارجی جایزه می‌دهد، شرکت کند. به شاملو هم گفته بودند که به اندازه‌ی پانزده الی بیست دقیقه در آنجا فرصت صحبت دارد. روز جمعه ظهر یا بعد از ظهر بود که آقای مندلسون منشی پَن به منزل آقای کریمی حکاک تماس گرفت مبنی بر اینکه برنامه آقای شاملو لغو شده است. خلاصه بعد از کمی پرس‌وجو معلوم می‌شود کسی بهشان گفته که شاملو قبل از اینکه به خارج از کشور بیاید در ساواک سانسورچی کتاب بوده است! من به احمد گفتم تمام این مطالب را بنویسد چون جزو تاریخ ادبیات ما است. وقتی که برگشتیم، با شاملو مصاحبه کردند و او همه‌ی ماجرا را تعریف کرد.»



در سال‌های هفتاد شمسی، آقای قریشی دوباره سراغ شاملو می‌آید تا بلکه مجایش کند «کتاب هفته» را دوباره احیا کند. شاملو جواد مجابی و محمدعلی سپانلو را دعوت می‌کند که اگر شما می‌خواهید این کار را انجام دهید. این روایت را از جواد مجابی هم شنیده بودیم. آیدا می‌گوید: «بله، به آن‌ها گفت نمی‌تواند مسئولیت آن را قبول کند، ولی به عنوان همکار و همراه کنارشان است. آقای مجابی هم گفت با طناب پوسیده‌ی آقای قریشی در چاه نمی‌رود. آقای مجابی شخصیت منطقی و درستی دارد، و می‌دانست که واقعاً با حسن قریشی نمی‌شود کار کرد. راستش من هم خیلی دوست داشتم این اتفاق بیفتد. آقای مجابی و سپانلو هم به شاملو گفتند شما باید باشید. اما او گفت که دیگران شاملوی دهه‌ی چهل نیست. شاملو در اواخر خیلی در خودش بود و دیگران شور و حال دوران جوانی را نداشت. این اواخر خیلی بیشتر حافظ‌وار شده بود.»

حس می‌کنم دیگر طولانی شدن مدت حضورمان شاید آیدا را خسته کرده باشد. برای همین آخرین سؤال را می‌پرسم: اینکه وقتی با برخی از بزرگان گفت و گو می‌کنیم، می‌گویند ای کاش وقت و انرژی‌شان را صرف مطبوعات نمی‌کردند و در جایی دیگر و به کاری دیگر مشغول می‌شدند. آیا شاملو این دوره‌ی مطبوعاتی خودش را دوست داشت؟

«شاملو هیچ‌وقت نگفت وقت خودش را بیهوده صرف مطبوعات کرده است. حتی فکر می‌کنم آرزو داشت می‌توانست مجدداً «کتاب هفته» را راه بیندازد. منتهی شرایط اجازه‌ی این کار را به او نمی‌داد. می‌دانست که دیگران نیرو را ندارد. جسم او دیگر تحلیل رفته بود؛ بیماری قند، فشارخون، مشکل ریوی، گرفتگی رگ... او همه نوع ناراحتی داشت. برای او این کاریک ریسک بود، اگر کاری را راه می‌انداخت و بعد رها می‌کرد، درست نبود. به خاطر همین از این کار منصرف شد.»

در انتهای ملاقاتمان، آیدا از دشواری‌ها و مراحل کند آماده‌سازی به معنی واقعی کلمه، دستی «کتاب کوچه»، با کمک تنها همکارش سولماز سهری می‌گوید. اما باز تأکید می‌کند و اصرار که شاملو همه‌ی کارها را کرده است، که شاملو کل «کتاب کوچه» را نوشته است، که شاملو سیستم تنظیم مدخل‌ها را طراحی کرده است، و در نهایت، شاملو فقط احمد شاملو بود که توانست در این ۷۵ سال از پس انجام این همه کار، آن هم با این دقت و وسواس، بر بیاید. *